

دولت انگلیسی و جہاد



حضرت میرزا غلام احمد قادیانی
مسیح موعود و امام مہدی علیہ الصلوٰۃ والسلام

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

دولت انگلیسی و جہاد

Persian Translation of

Government Angrezī Aur Jihād (Urdu)

By: Ḥaḍrat Mirza Ghulam Ahmad (on whom be peace)
The Promised Messiah and Mahdī^{as}

First Urdu Edition: Qadian, 1900

Present Persian Translation: UK, 2014

© Islam International Publications Ltd.

Published by:

Islam International Publications Ltd.

'Islamabad' Sheephatch Lane,

Tilford, Surrey, GU10 2AQ

United Kingdom

Printed in UK at:

Raqeem Press

'Islamabad' Tilford, Surrey, GU10 2AQ

United Kingdom

For further information, please visit:

www.alislam.org

ISBN: 978 1 84880 160 8

فهرست مطالب



iii	معرفی کوتاه مؤلف
v	در باره کتاب
vii	تشکر و قدردانی
viii	تصویر روی جلد چاپ اول
viii	ترجمه اولین صفحه چاپ اول
۱	دولت انگلیسی و جهاد
۲۷	ضمیمه رساله جهاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
معرفی کوتاه مؤلف



حضرت میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۳ بهمن سال ۱۲۱۳ هجری شمسی برابر با ۱۲ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان، استان پنجاب در کشور هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی، به عبادت و ذکر الهی علاقه خاصی داشته و بیشتر اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعه آثار مذاهب دیگر می کردند. هنگامی که به سن بلوغ رسیدند، می دیدند که اسلام از هر سو مورد حمله قرار گرفته و بخت و اقبال مسلمانان در حال زوال است، ایشان مسؤلیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین متین اسلام را به عهده گرفتند. در آثار، سخنرانی ها و مباحثات خویش، با براهین قاطع و ساطع به اثبات رساندند که اسلام، تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام ادعا فرمودند که حضرت عیسی علیه السلام به نص قرآن کریم وفات یافته و خود همان مسیح موعود و امام مهدی هستند که مسیحیان و مسلمانان منتظر او هستند. ایشان همچنین اعلام فرمودند که تمام پیشگویی هایی که در کتاب های مقدس مذاهب عالم راجع به ظهور "امام مهدی" ثبت است، در وجودشان محقق شده است. در سال ۱۸۸۹م ایشان جماعتی به نام جماعت احمدیه را تاسیس کردند. حضرت میرزا غلام احمد علیه السلام به وضوح بیان فرمودند که طبق پیشگویی های سرور کائنات و

خاتم انبیاء صلی الله علیه و سلم، پیامشان با صلح و آشتی گسترش خواهد یافت و اعلام فرمودند که در این زمان، جهاد شمشیر نامشروع است. در واکنش به پیام محبتشان، از جانب همه ادیان و فرق، پرخاشگری ها و خشونت هایی بلند شد و این رویه تعصب و پرخاشگری هنوز هم ادامه دارد. در سال ۱۹۰۸م، این جهان فانی را وداع گفته به سوی جهان ابدی شتافتند. از آن زمان تاکنون مأموریتشان توسط جانشینانشان انجام می گیرد. امروز جماعت احمدیه در دویست و شش کشور به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد پنجمین خلیفه امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام مستقر است.



درباره کتاب



این کتاب در ۲۲ مه سال ۱۹۰۰ چاپ گردید. حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در این کتاب حقیقت و فلسفه جهاد را مشروحاً بیان کردند. با ارجاع به قرآن و روایات و مستندات تاریخی ثابت کردند که جنگهای صدر اسلام به عنوان دفاع و جهت برقراری ایجاد مذهبی صورت گرفتند. و الا هیچ مذهب دیگری بیش از اسلام پرچمدار صلح و امنیت نیست.



تشکر و قدردانی



اینجانب از آقای کاشف علی که توفیق ترجمه این کتاب را یافتند تشکر می‌کنم و همچنین از آقای عبدالحسین الخمیسی و آقای نسیم عبیات و آقای علی الخمیسی و آقای محمد نغمان و آقای ریاض باری سپاسگزاری می‌نمایم که در ویرایش این کتاب نقش خیلی مهمی را ایفا کردند. نیز آقای سید تنویر مجتبی شایان تشکر ویژه ای هستند که این کتاب را به نحو احسن برای چاپ آماده کردند. جزاهم الله احسن الجزا

خاکسار

چوهدری محمد علی

وکیل التصنیف

تحریریک جدید ربوه

۲۱ تیر ۱۳۹۳



تصویر مروی جلد چاپ اول

ٹائٹل بار اول

هَلْ دَجَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ

لورنمنٹ انگریزی

اور

جہاد

۱۹۰۰ء بمبئی

مطبع ضیاء الاسلام قادیان میں باہتمام حکیم فضل الدین صاحب چھپا

تعداد جلد ۷۰۰

ترجمه اولین صفحه چاپ اول

هل جزاء الاحسان الا الاحسان

دولت انگلیسی

و

جهاد

۲۲ مه ۱۹۰۰

از چاپخانه ضیاء الاسلام قادیان به اهتمام حکیم
فضل الدین چاپ گردید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

دولت انگلیسی و جهاد



فلسفه جهاد و حقیقت اصلی آن، چنان امر ظریف و پیچیده ای است که به علت عدم فهم صحیح آن، از سوی مردم این زمانه و قرون وسطی اشتباهات بزرگی سر زده، و ما ناچار خجالت زده قبول می کنیم که به علت این اشتباهات سنگین، به دشمنان اسلام فرصت داده شد تا آنها مذهبی همچون اسلام را که پاک و مقدس و سراسر آیینۀ قانون قدرت و نمایانگر جلال خداوند حی است، مورد انتقاد قرار دهند

باید توجه کرد که کلمۀ جهاد از واژه جهد مشتق و معنای آن سعی کردن است و سپس به صورت مجاز برای جنگها و دعوای دینی متداول شد. و به نظر می رسد که در میان هندوها کلمه ”یده“ که برای جنگیدن به کار می رود، در اصل صورت عوض شدۀ کلمۀ جهاد می باشد. چون زبان عربی ام الالسنه (مادر زبان ها) می باشد و تمام زبانهای دیگر از آن مشتق شده اند. کلمۀ ”یده“ که در سانسکریت برای جنگیدن به کار می رود، در حقیقت جهد یا جهاد است و سپس ”ج“ به ”ی“ تبدیل و بعد از کمی تصرف، باعلامت تشدید خوانده شد.

حالا می خواهیم پاسخ این سوال را بنویسم که چرا در اسلام نیاز به جهاد پدید آمد، و جهاد یعنی چه؟ پس باید بدانید که اسلام از آغاز، با مشکلات و مصایب بزرگی روبرو شد، و تمام ملتها، دشمن آن شدند.

همان طور که می دانید این امری طبیعی است که هنگامی پیامبری از سوی خداوند مبعوث می گردد، و مردم، پیروان وی را گروهی باهوش و باتقوا و بلند همت و درحال پیشرفت می بینند، در نتیجه نسبت به این گروه، در دل فرقه های دیگر و ملت های آن زمان، حسادت پدید می آید، به ویژه علمای دینی و مرشدان که کینه خاصی از خود نشان می دهند. زیرا با آمدن آن بنده خدا، عظمت و درآمدشان کاسته می شود. شاگردان و مریدانشان شروع به گریختن از دامشان می کنند زیرا تمام خوبی های ایمانی، اخلاقی و علمی را در آن شخصی پیدا می کنند که از طرف خداوند می آید. لذا اهل عقل و شعور فکر می کنند که عزت و شرفی که از لحاظ علم و تقوا و پرهیزگاری به این فقیهان داده می شد، حالا دیگر ایشان سزاوار آن نیستند و لقب های تکریمی که به ایشان داده می شد مانند: **نجم الامه و شمس الامه و شیخ المشایخ** و غیره دیگر سزاوار آنها نیست. بدین صورت عقلا از آنها روی بر می گردانند. چون آنها نمی خواهند که گمراه شوند. بنابراین گروه علما و مشایخ (رجال دین) همیشه به علت این ناکامی ها از انبیا و پیامبران حسد می ورزند. علتش این است که در زمان پیامبران و ماموران الهی، چنین افرادی رسوا می شوند. چون آنها کندذهن بوده و بهره بسیار کمی از نور می برند و عداوت و دشمنی شان با پیامبران خدا و نیکوکاران فقط نفسانی می باشد. و سراسر در پیروی هوای نفس، حيله های آسیب رسانی را در نظر می گیرند. علاوه بر آن بعضی اوقات آنها هم در دلشان حس می کنند که با آزدن بنده پاکدل خدا، مورد خشم خدا قرار گرفته اند و اعمالشان هم در جهت مخالفت از آنها سر می زند، گنهکار بودن وضع دلشان را بر آنان آشکار

می سازد، اما باز هم موتور تند و تیز آتش حسد، آنها را به گودالهای عداوت و دشمنی می کشاند. همین علتها در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علمای مشرکان و یهودیان و مسیحیان را نه تنها از قبول حق باز می داشت بلکه به دشمنی و مخالفت سخت هم بر می انگیخت. لذا آنها در پی این بودند که چطور اسلام را از صفحهٔ روزگار محو سازند و چون عدد مسلمانان در زمان صدر اسلام خیلی کم بود لذا بدین علت، به خاطر آن تکبری که طبعاً در دل و جان چنین گروههایی بود، خود را در مال و منال، تعداد، عزت و شرف از دیگران برتر می دانستند. با مسلمانان آن زمان یعنی با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تندی برخورد می کردند و نمی خواستند که این درخت آسمانی روی زمین قدرت بگیرد. بلکه آنها جهت نابودی نیکوکاران، تمام توان خود را به کار بستند و هیچ لحظه ای دست از آزار و اذیت آنان بر نداشتند، آنها بیم این را داشتند که مبدا این مذهب قدرت بگیرد و پیشرفت آن موجب تباهی دین و پیروانمان گردد. پس به سبب این بیمی که به شدت در دلشان جا گرفته بود، اعمال زورگویانه و ظالمانه از آنها سر می زد. و آنها با روشهای خیلی دردناک، اغلب مسلمانان را کشتند و این امر سالیانی دراز (سیزده سال) ادامه داشت و با شمشیرهای این شروران درنده و با نهایت بی رحمی، بندگان با وفای خدا و فخر انسانیت را قطعه قطعه کردند. و کودکان یتیم و ناتوان و زنان بینوا را در کوچه ها و خیابانها ذبح کردند، با این حال هم، از طرف خداوند متعال تاکید شد که هرگز با شر مقابله نکنید، همان گونه که نیکوکاران برگزیده همین را پیشه کردند، با خونشان کوچه ها سرخ گشت و آنها هیچ دم نزدند، آنها مثل قربانیان ذبح شدند

و آه نکشیدند. پیامبر پاک و مقدس خدا که هزاران هزار سلام از زمین و آسمان بر وی باد به کرات در اثر قرار گرفتن پرتاب سنگها، خون آلود شد اما آن کوه صدق و استقامت، تمام این آزارها را با خنده رویی و محبت تحمل کرد و با این روشهای صابرا نه و متواضعانه، شیطنت مخالفان روز به روز افزون تر شد و آنها این جماعت مقدس را صید خود قرار دادند. سپس خداوند که نمی خواست ظلم و بی رحمی از حد بگذرد، بندگان ستم دیده اش را به خاطر آورد و خشم وی بر شروران فرود آمد و وی توسط کلام پاک خویش قرآن مجید به بندگان مظلوم خود اطلاع داد که آنچه با شما روا داشته شد، من همه را می بینم و از امروز به شما اجازه مقابله می دهم. من خدای قادر هستم و ظالمان را بدون مجازات نمی گذارم. همین حکم بود که به عبارت دیگر نامش جهاد نهاده شد و عبارت اصلی این حکم ، هنوز هم در قرآن موجود است که

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٥١﴾
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ

یعنی خداوند به فریاد مظلومانی که کشته می شدند و ناحق از وطن خویش رانده می شدند، گوش داد و به آنان اجازه مقابله داد، و او قادر است که مظلومان را حمایت بکند. اما این دستور به وقت و زمان اختصاص داشت. برای همیشه نبود بلکه برای آن زمان بود که گروندگان به اسلام مثل بره و میش ذبح می شدند ولی افسوس که بعد از دوره نبوت و خلافت، در فهم مسئله جهاد بر اساس آیه فوق

^۱ الحج: ۴۲، ۴۱

الذکر، مردم اشتباهات زیادی کردند و سربریدن مخلوق خدا با شمشیر و به ناحق را شعار دینداری تصور کردند. چه اتفاق عجیبی! که از مسیحیان درباره حقوق خدا و از مسلمانان در مورد حقوق مخلوق خدا اشتباهاتی سرزد. یعنی در دین مسیحیت با قرار دادن خدا در یک انسان عاجز، حق خدای قادر و قیوم که ماندش نه در زمین و نه در آسمان موجود است، پایمال گردید. مسلمانان نیز با شمشیر زنی ناحق بر انسانها، حقوق انسانها را ضایع کردند و نامش را جهاد نهادند. خلاصه هم مسیحیان و هم مسلمانان نوعی از حق را ضایع کردند. بدبختی این روزگار این است که دو گروه، این دو نوع ضایع کردن حق را «مسلمانان با انتخاب تعریف غلط جهاد و مسیحیان با دادن صفات خدا به بنده» چنان روش پسندیده ای تصور می کنند که هر گروه طبق باور خویش نسبت به این دو نوع پایمال کردن حق، بر روش خود اصرار می ورزد و فکر می کند که با این باور باطل مستقیماً وارد بهشت می شود. و وسیله ای بهتر از این برای رسیدن به بهشت وجود ندارد. اگرچه شرک به خدا، بزرگترین گناه است اما اینجا مقصودم این نیست که شرکی را که مسیحیان به خدا روا داشته اند را ذکر کنم، بلکه ما می خواهیم مسلمانان را از آن گمراهی که نسبت به دیگران، از آنها سر می زند، آگاه سازیم.

شایان ذکر است که مسئله جهاد آنطوریکه در حال حاضر علمای اسلام که آخوندها خوانده می شوند، درک کرده اند و پیش عامه مردم مطرح می کنند، هرگز درست نیست، و نتیجه اش چیزی نیست جز این که مردم را با موعظه های پر جنب و جوش خود به پیش گرفتن خوی درندگی وادارند. و از تمام خوبی های پاک انسانیت، عاری سازند.

چنانچه همین طور رخ داد و من به یقین می دانم که تمام خونهای ناحق که توسط این نادانان و مطیعان نفس ریخته می شود. بدین دلیل است که آنها از این حقیقت بی خبرند که چرا و به چه دلایلی در زمان صدر اسلام نیاز به جنگ پیش آمد. گناه تمام مردم هم به گردن این آخوندهاست که در خفا مسایلی را یاد می دهند که نتیجه آن خونریزی های دردناک می باشد. این مردم وقتی با حاکم زمان دیدار می کنند آن قدر برای ایشان در تعظیم خم می شوند که گویا برای سجده کردن آماده می شوند و هنگامی که با همجنسان خویش در مجالس می نشینند بر این مسئله اصرار شدیدی می ورزند که این کشور محل جنگ است و در دل‌های خویش جهاد را واجب می شمارند و خیلی کم اند کسانی که دارای این باور نباشند. این اشخاص به این عقیده جهاد که به کلی اشتباه و ضد قرآن و حدیث می باشد، آن قدر محکم چسبیده اند که اگر کسی با آنها موافق نباشد و مخالف این عقیده باشد، نامش را دجال می نهند و قتلش را امری واجب می دانند. چنانچه خیلی وقت است که برایم چنین فتوایی صادر شد. و برخی ملاها و آخوندهای این کشور (هند) مرا دجال و کافر قرار دادند و بدون ترس از قانون دولت بریتانیا، درباره من فتوی چاپ کرده، پخش کردند که این مرد واجب القتل است و به علاوه به یغما بردن مال و منالش، ربودن زنانش هم ثواب بسیاری دارد. علتش چه بود؟ همین ادعایم مبنی بر مسیح موعود بودنم و وعظ و اندرزم علیه عقیده جهاد و به طور کلی اعلام باطل و غلط بودن ظهور مسیح و مهدی خونریز که بر آن آرزوهای بزرگ چپاول اموال کرده بودند، موجب خشم و عداوتشان گردید ولی آنها باید به یاد داشته باشند که این مسئله جهاد

آنطوریکه در ذهنشان است درست نیست. اولین گام «مسیح و مهدی خونریز» از بین بردن همدردی انسانیت است. این پندارشان درست نیست که وقتی در اوایل، این جهاد روا بود، چرا حالا حرام است؟ برای این مسئله دو جواب دارم. اولاً؛ این خیال، قیاس مع الفارق است و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وقت بر کسی شمشیر برنداشت به جز علیه کسانی که در ابتدا شمشیر بدست گرفتند و با نهایت بی رحمی، بیگناهان، پرهیزگاران، مردان و زنان و خردسالان را با چنین روشهای دردناک کشتند که هنوز هم با خواندن آن قصه ها، گریه ام می گیرد.

دوماً؛ اگر فرض هم بکنیم که در اسلام چنین جهادی بود آنطوریکه این ملاها و روحانیون فکر می کنند، باز هم در این زمان آن حکم جاری نمی ماند چون نقل شده است که وقتی مسیح موعود می آید، آنوقت جهاد بالسیف و جنگهای مذهبی خاتمه می یابد چون مسیح، شمشیر نخواهد برداشت و اسلحه زمینی را بدست نخواهد گرفت، بلکه دعای وی سلاح اصلی او و همت بلندش، شمشیرش خواهد بود، وی بنای صلح را استوار و محکم خواهد کرد، و میش و شیر را گرد یک آبشخور خواهد آورد و دوران وی عصر صلح، نرمی و همدردی خواهد بود. افسوس که چرا این مردم تفکر و تعقل به خرج نمی دهند؟! برای این که هزار و سیصد سال پیش، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره مسیح موعود کلمه *يضع الحرب* را فرمود معنایش این است که هنگامی که مسیح موعود می آید، وی به جنگ و دعوا خاتمه خواهد داد. آیه قرآنی به همین اشاره می کند که

حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا^۲ تا آنگاه بجنگید که وقت مسیح برسد و همین مفهوم تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا است. توجه فرمایید که صحیح بخاری بعد از قرآن شریف اصح الکتب «معتبرترین کتاب» به شمار می رود. آن را به دقت بخوانید. ای علمای اسلام و روحانیون! به سخنانم گوش فرا دهید. من به راستی می گویم که اکنون وقت جهاد نیست. از فرمان پیامبر پاک خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نکنید، مسیح موعودی که باید می آمد، آمده است و وی دستور هم داده است که در آینده از جنگهای مذهبی که با شمشیر و توأم با قتل و کشتار می باشد، دست بردارید، ولی همچنان دست بر نداشتن از این خونریزی و پرهیز نمودن از چنین اندرزهایی، روش اسلام نیست. کسی که مرا قبول می کند؛ وی نه تنها به این سخنان عمل نخواهد کرد بلکه این روش را خیلی بد و موجب خشم الهی خواهد دانست.

متأسفانه در اینجا باید این را هم بنویسم، همانطوری که روحانیون جاهل و نادان، حقیقت اصلی جهاد را کتمان کرده، نقشه های غارتگری و چپاول و قتل و کشتارِ انسانها را به توده مردم یاد دادند و نامش را جهاد نهادند همین طور هم این روش را به کشیشان پیشنهاد کردند و هزاران مجله و اعلامیه به زبان اردو و پشتو و غیره چاپ کرده، در هند و پنجاب و کشورهای هم مرزی توزیع کردند و محتوای این اعلامیه ها چنین بود که اسلام توسط شمشیر گسترش یافته است و شمشیرزنی، نام اسلام است. نتیجه اش این شد که عوام با یافتن دو گواهی در جوش وحشیگری افزودند. به نظر من این هم لازم است که

دولت نیکوکار ما جلوی این کشیشان را از این افترای خطرناک که نتیجه اش ناامنی و سرکشی در کشور می باشد، بگیرد. ممکن نیست که مسلمانان به علت این افتراهای بیجا، اسلام را رها کنند، اما نتیجه این موعظه ها این خواهد بود که به توده مردم یادآوری جهاد می شود و آنها از خواب بیدار می شوند. به طور خلاصه اکنون که مسیح موعود آمده است، مسئولیت هر مسلمانی است که از جهاد دست بردارد. اگر من نیامده بودم آن وقت شاید تا حدودی عذر سوء تفاهم موجه بود ولی حالا که من آمدم و شما روز موعود (زمان ظهور مهدی) را مشاهده کردید. لذا از این به بعد آنها که برای مذهب، شمشیر می کشند، هیچ عذری در پیشگاه خداوند متعال نخواهند داشت. کسی که چشم بصیرت دارد و احادیث را می خواند و قرآن را مطالعه می کند، به خوبی می تواند درک کند که این روش جهاد که وحشی های این زمان پیشه کرده اند، جهاد اسلامی نیست بلکه از انگیزه های نفس اماره یا از طمع خام بهشت و فعالیت های نارواست که در مسلمانان گسترش پیدا کرد. من پیشتر بیان نمودم که پیامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم در عصر خویش هیچ وقت برای برداشتن شمشیر سبقت یا پیشی نگرفته است بلکه تا مدت مدیدی از دست کافران رنج و مصیبت تحمل کرد و آن قدر صبر و شکیبایی پیشه کرد که هر انسانی نمی توانست پیشه کند. همچنین اصحاب وی نیز بر این روش عالی پایبند بودند و چنانکه به آنها فرمان داده شده بود، در هنگام رنج، صبر پیشه کردند و صدق و شکیبایی از خود نشان دادند. ایشان زیر پا له شدند و دم نزدند. کودکانشان جلوی چشمانشان قطعه قطعه شدند، اینان با آب و آتش عذاب داده شدند اما آنها از مقابله با شر چنان پرهیز

ورزیدند که گویا کودکان شیرخواری بودند. چه کسی می تواند ثابت کند که از امتهای تمام پیامبران حتی یک امت هم با آنکه قدرت و توان انتقام داشت با شنیدن فرمان خدا خود را عاجز و از مقابله کناره گیری کرد، طوری که این امت پیشه کرد؟! چه کسی می تواند ثابت کند که در دنیا گروه دیگری هم زیسته است که با وجود داشتن دلیری و جماعت و قوت بازو و طاقت مقابله و تمام لوازم مردی و مردانگی، باز هم در مقابل آزار دشمن خونخوار تا سیزده سال صبر پیشه کرده باشد؟ صبر و شکیبایی پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش اصلاً از روی ناتوانی و اجبار نبود بلکه خلال دوران صبر هم، اصحاب باوفای وی همان دست و پا را داشتند که بعد از شنیدن حکم جهاد نشان دادند. بعضی اوقات هزار جوان، صد هزار جنگجو و جنگاور را شکست دادند. چنین رخ داد تا مردم بدانند که آن صبری که بر خونریزیهای دشمنان در مکه شد، به خاطر بزدلی و ناتوانی نبود بلکه آنها در مقابل فرمان خداوند سر تسلیم خم کرده بودند و مثل بره و میش آماده به قربانی شدن بودند. بی شک این چنین صبری از توان انسان خارج است، اگر ما تاریخ سراسر جهان و تمام پیامبران را بخوانیم، باز هم هیچ امتی و هیچ جماعت پیامبری را با چنین اخلاق عالی نمی توانیم پیدا کنیم. اگر قصه صبر یکی از پیشینیان را بشنویم، آن وقت، فوراً در دل این احتمال می رود که از لحاظ قراین ممکن است که علت این صبر، بزدلی و عدم توان انتقام باشد، اما این چیست که گروهی دارای هنر جنگی، شجاعت و دلاور باشد ولی آزار ببیند، کودکانش کشته شوند و خود نیز با نیزه ها مجروح شود اما باز هم برای مقابله با بدی برنخیزد، این آن صفت شجاعت و دلاوری است

که تا سیزده سال به وجه اکمل در وجود پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش محقق شد. این صبر که مردم در آن همیشه دچار بلاهای سخت بودند و این بلاها تا مدت دراز سیزده سال ادامه داشت در حقیقت این بی نظیر و بی بدیل است. اگر کسی در این تردیدی دارد، به ما بگوید که در مردم باوفای پیشین، نظیر چنین شکیبایی کجا یافت می شود؟

اینجا این نکته شایان توجه است که با توجه به ظلم و ستمی که بر اصحاب روا داشته شد، پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آن شرایطِ مظلوم بودن چرا از اجتهاد خویش، راه دفاع را جلوی پایشان نگذاشت بلکه به کرات این را گفت که بر تمام این رنج و مصیبتها صبر پیشه کنید و اگر کسی از مقابله سخنی می گفت، آن را منع می نمود و فرمود: که به من (ازسوی خدا) دستور صبر داده شده است. خلاصه تا وقتی که از آسمان دستور دفاع نیامده بود، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه بر صبر تاکید می نمود. حالا شما چنین نمونه صبری را در تمام انسان های گذشته و حال بگردید و پیدا کنید، سپس اگر ممکن است نمونه اش را از قوم حضرت موسی یا از حواریون حضرت عیسی پیدا کرده، نشان بدهید.

حاصل کلام؛ چقدر عظیم است نادانی، بدبختی و نتیجه اعمال بد مسلمانان آن هنگام که به کلی این چنین نمونه صبر، دوری از شر و فساد و اخلاق عالی که با آن در سراسر جهان مورد افتخار می باشند را ترک کرده اند. پس این آخوندهای نادان و جاهل که خدا آنان را هدایت کند، مردم عادی همچون چارپایان را خیلی فریب دادند. و عملی را که ظلم محض، بی رحمی و ضد اخلاق انسانی می باشد،

کلید بهشت قرار دادند. آیا این کار می تواند نیکو باشد که شخصی در عالم خودش و در حال پیاده در بازار باشد و ما هیچ شناختی نسبت به آن و حتی اسمش را هم ندانیم. و حتی نه او ما را می شناسد، اما ما برای کشتنش یک گلوله تپانچه بر وی شلیک کنیم، آیا این دینداری است؟ اگر این کار نیکو می باشد، در این صورت درندگان در انجام این نیکی از انسانها خیلی جلوترند. سبحان الله! آن مردم چه باتقوا و در درون خویش چقدر دارای روح پیامبران بودند، زیرا هنگامی که خداوند در مکه به آنان دستور داد که حتی اگر قطعه قطعه شوید در مقابل بدی نایستید (بامشرکان درگیر نشوید) سپس آنان بعد از این فرمان مثل کودکان شیرخوار، عاجز و ناتوان گشتند گویا نه در دستهایشان نیرو بود و نه در بازوان قدرت. برخی از آنها اینگونه هم به قتل رسیدند که دو شتر را در دو جهت مقابل هم قرار داده، پاهایشان را به این دو شتر محکم بستند و هر شتر را به سمت مخالف دوآندند و آنها را طوری از هم دریدند که گویا هویج یا تربچه ای قطعه قطعه می شود. اما حیف که مسلمانان و به ویژه آخوندها این رویدادها را به دست فراموشی سپرده اند و فکر می کنند که گویا تمام جهان، شکارشان است. همانطوری که صیادی آهوئی را می بیند، پنهانی به سوی آن می رود و در وقت مناسب با تپانچه یا تفنگ، گلوله ای به سمتش شلیک می کند، این وضع اغلب مالاها می باشد. آنها از درسهای همدردی و دلسوزی حرفی نخوانده اند بلکه نزدشان شلیک گلوله بر انسان بی گناه با تپانچه یا تفنگ بدون هیچ علتی، اسلام است. در میان اینها کجایند کسانی که مانند اصحاب مورد شکنجه قرار بگیرند و صبر کنند؟ آیا خداوند ما را چنین دستور داده است که بدون هیچ

عذری و بدون اثبات هیچ جنایتی، شخصی را که نه ما وی را می شناسیم و نه وی ما را می شناسد، غافلگیرانه با کارد تکه تکه کنیم یا با تفنگ، کارش را یکسره کنیم؟ آیا می تواند چنین دینی از طرف خدا باشد و این درس را بدهد که همینطوری بی گناه، بدون جنایت و غافلگیرانه، بندگان خدا را بکشید تا با این کار وارد بهشت شوید؟ جای تاسف و شرم دارد که شخصی را که هیچ دشمنی و حتی آشنایی قبلی با او نداشته باشیم، در حالیکه او از دکانی برای بچه های خویش چیزی می خرد یا به کار دیگری مشغول است، ما بدون هیچ علتی با ضرب گلوله یکجا زنش را بیوه و بچه هایش را یتیم و خانه اش را ماتم زده سازیم. این روش در کدام حدیث نوشته شده یا در کدام آیه وارد شده است؟ آیا آخوندی هست که پاسخ این را بدهد؟ نادانان نام جهاد شنیدند و خواستند آن را بهانه ای برای تحقق اغراض نفسانی خویش سازند یا فقط از سر دیوانگی مرتکب خونریزی شوند. هم اینک نوشته ام که در عصر پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان به دستور خداوند آنگاه شمشیر را بدست گرفتند که بسیاری از مسلمانان با شمشیرهای کافران کشته شده بودند. بالأخره غیرت خداوند خواست، کسانی که با شمشیر می کشند، باید با شمشیر کشته شوند. خداوند خیلی کریم و رحیم و حلیم و خیلی بردبار است ولی برای مومنان باتقوا غیور هم هست. من خیلی تعجب می کنم وقتی در این زمان هیچ کسی مسلمانان را به سبب مذهبشان به هلاکت نمی رساند پس آنها به کدام دستور مردم بی گناه را می کشند. چرا آخوندهایشان آنها را از اینگونه فعالیتهایی که اسلام را بدنام می سازد، منع نمی کنند. مسلمانان زیر سلطه این دولت انگلیسی چقدر در آرامش و راحتی اند.

آیا کسی می تواند این را به حساب بیاورد. هنوز خیلی ها ممکن است زنده باشند که تا حدودی عهد سیک را دیده باشند. حالا، آنها بگویند که در عصر سیک، حال مسلمانان و اسلام چگونه بود، شعار لازم اسلام که اذان نماز است را یک جنایت به شمار می آوردند، چه کسی جرأت داشت که با صدای بلند اذان بگوید و از تبر و نیزه سیک ها جان سالم ببرد. پس آیا خداوند کار نادرستی کرد که مسلمانان را از ناهمواری های بیجای سیک ها رهایی بخشید و زیر سلطه دولت پر امن انگلیسی درآورد؟ و به محض آمدن این دولت، مسلمانان پنجاب، گویا مجدداً مشرف به اسلام شدند. چون پاداش نیکی هم نیکی می باشد. پس نباید ما نعمت خداوندی را که بعد از هزاران دعا در عوض دوران سیک به ما میسر شده به سادگی از کنارش بگذریم.

حالا به جماعتی که مرا به عنوان مسیح موعود (امام مهدی) قبول دارند، به طور خاص توصیه می کنم که همیشه از این عاداتهای ناپاک دوری بجویند. چون خداوند متعال مرا به عنوان مسیح موعود فرستاده است و جامه حضرت مسیح پسر مریم پوشانده است، پس من توصیه می کنم که از شر بپرهیزید و با انسانها، حق همدردی و دلسوزی بجا آورید. دل‌های خویش را از عقده ها و کینه ها پاک کنید که با این عادت، شما همچون فرشتگان خواهید شد. چقدر آن مذهب، ناپاک و کثیف است که در آن همدردی با انسانها نباشد و چقدر آن راه ناپاک است که با خارهای کینه و عقده نفس پر است. پس شما که مرا همراهی می کنید، اینطور نباشید، شما توجه کنید که ثمره مذهب چیست؟ آیا این است که شیوه شما مردم آزاری باشد؟ نه. بلکه مذهب برای بدست آوردن آن زندگی است که منوط به خداوند متعال است و

آن زندگی برای هیچ کس میسر نشد و نخواهد شد تا وقتی که صفات خداوندی در وجود انسان سرایت کند. به خاطر خداوند بر همه رحم کنید تا بر شما از آسمان رحم شود. بیایید من به شما راهی یاد می دهم که توسط آن نورتان بر تمام نورها چیره گردد و آن این است که تمام کینه ها و حسد ها را ترک نموده، همدرد انسانیت باشید و در خداوند غوطه ور شوید و با او به صفایی بلندپایه دست پیدا کنید، این روش است که توسط آن کرامتها به ظهور می رسد و دعاها مستجاب می شود و فرشتگان جهت یاری فرود می آیند، اما این، کارِ یک روز نیست، ترقی کنید ترقی کنید، از آن شخص لباس شو درس یاد بگیرید که اول لباس را در آب، جوش می دهد و این کار را ادامه می دهد تا آنگاه که تمام چرک و کثافت در اثر گرمای آتش از لباس جدا می گردد و صبح بلند می شود و لباس را در آب خنک می اندازد و آن را بر سنگ، ضربه می زند پس آن وقت، تمام کثافت و چرکی که جزو لباس شده بود، مقداری در اثر صدمات گرمایش آتش و اندکی در نتیجه ضربات لباس شو از بین می رود و لباس چنان سفید می گردد که در ابتدا بود، همین راه سفید شدن نفس انسانی است. و تمام رستگاری و نجاتِ شما منوط به همین سفیدی است. همین سخنی است که خداوند متعال در قرآن می فرماید **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا**^۳ یعنی آن نفسی نجات یافت که از نجاستها و چرکها پاکیزه شد. ببینید من پیش شما با یک دستور آمده ام و آن این است که از این به بعد جهاد شمشیر خاتمه می یابد اما جهاد پاکیزگی نفس هنوز ادامه دارد. و این سخن از من نیست بلکه از خدا و رضای او بر همین است. آن حدیث

^۳ الشمس: ۱۱

صحیح بخاری را به خاطر بیاورید که در توصیف مسیح موعود در آن نوشته شده است که **یضع الحرب**، یعنی هنگامی که مسیح می آید، به جنگهای دینی خاتمه می دهد. پس من دستور می دهم کسانی که در گروه من وارد شدند، باید از این تفکرات و خیالات دوری جویند، دلها را پاک کنند و ترحم انسانی خویش را افزونتر کنند و همدرد دردمندان شوند، در روی زمین صلح برقرار کنند که با همین، دینشان گسترش خواهد یافت و از این تعجب نکنید که چطور این رخداد روی خواهد داد. چون همان طور که خداوند در جهت نیازهای مادی، بدون اسباب معمولی، عناصر و تمام چیزهای زمین را برای اختراعات نوین امروزی به کار برده و قطارها را تندتر از اسبها دوانده است همینطور اکنون برای نیازهای معنوی بدون دستهای انسانی، از فرشتگان آسمان کار خواهد گرفت. نشانه های بزرگی رخ خواهند داد و درخشش به قدری زیاد به وقوع خواهد پیوست که چشمهای بسیاری گشاده می شود، آن وقت بالاخره مردم می فهمند که قرار دادن انسانها به جای معبود و چیزهای دیگر، همه اشتباه بود. پس شما با صبر و شکیبایی تماشا کنید چون خداوند برای برقراری توحید خویش بیش از شما غیرت دارد. و همیشه در حال دعا باشید، نکند در گروه نافرمانان و سرکشان به شمار روید. ای جویندگان و تشنگان حق! بشنوید که اینها روزهایی هستند که از آغاز، وعده آن داده شده بود. خدا این امور را خیلی طول نخواهد داد و همان طور که می بینید هنگامی که چراغی بر مناره ای بلند نهاده شود، نورش تا دوردست ها می رسد یا اگر درنقطه ای از آسمان برقی بدرخشد، یکجا تمام اطراف را نورانی می کند، همین طور در این روزها رخ خواهد داد چون خداوند جهت تحقق پیشگویی گسترش

دعوت مسیح مانند برق در سراسر جهان یا انتشار آن در چهار گوشه دنیا مانند چراغی که بر بلندای مناره ای گذاشته شود، تمام اسباب روی زمین را فراهم ساخته است و قطار، تلگراف و کشتی بخاری و آژانس پست و راه های سیاحت و گردش را پدید آورده است. همه اینها به وجود آمده تا این سخن تحقق یابد که دعوت و ندای مسیح مانند برق تمام کرانه ها را منور خواهد کرد و مناره مسیح که در احادیث از آن یاد شده است در حقیقت نشانگر همین اصل است که ندا و نور مسیح چنان به سرعت به سراسر جهان پراکنده خواهد شد که از مناره ای بلند، صدا و نور تا دوردستها می رسد. به همین سبب وجود قطار و تلگراف و کشتی بخاری و آژانس پست و تمام اسباب تسهیل تبلیغ و سفر، علامت خاص زمان مسیح می باشد که آن را بسیاری از پیامبران ذکر نموده اند. قرآن هم می فرماید: **وَإِذَا الْعِشَاءُ عَصَبَتْ**^۴ یعنی دوران دعوت عام که دوران مسیح موعود^۵ می باشد این است که در آن هنگام، شترها بی استفاده گردند یعنی سواری نوین ایجاد خواهد شد که دیگر نیازی به شترها نخواهد ماند. و در حدیث هم وارد شده است که **يترك القلاص فلا يسعي عليها** یعنی در آن زمان شترها بی فایده خواهند گشت و این علامت به عصر هیچ پیامبر دیگری اختصاص داده نشده است. پس شکر و سپاس بجا آورید که در آسمان برای پخش نور، آماده سازی می شود. در زمین، برکات زمینی به

^۴ التکویر:

^۵ من به کرات نوشته ام که مسیح موعود، پیامبر اسرائیلی نیست بلکه بر سرشت و خوی وی آمده است. چنانکه در تورات پیامبر **ﷺ** مثل موسی قرار داده شده است پس لازم بود که مانند سلسله موسوی در آخر سلسله محمدی نیز یک مسیح باشد. مؤلف

جوش می آید. یعنی در سفر و حضر در هر چیز آن رفاه را شما مشاهده می کنید که پدران و نیاکان شما ندیدند گویا جهان نوین گشته است. می توان میوه جات تمام فصلها را در یک زمان پیدا کرد. سفر شش ماهه را در ظرف چند روز می توان طی کرد. اخبار را از هزاران مایل می توان فوراً و بی درنگ شنید، برای تسهیل هر کار ماشینها و دستگاه ها به وجود آمده اند. اگر بخواهید می توانید در قطار چنان سفر بکنید که گویا در باغچه خانه هستید. پس آیا در زمین انقلابی رخ نداده است؟ پس وقتی در زمین انقلابی شگفت انگیز به وقوع پیوسته است، خداوند توانا می خواهد در آسمان هم انقلابی شگفت انگیز پدید آید. و این دو، علامت عصر مسیح می باشد و به همین نشانه ها در وحی من که در کتابم براهین احمدیه بیست سال قبل از امروز نوشته بودم، اشاره شده است، و آن این است که:

أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^۶

یعنی زمین و آسمان هر دو مانند گره به هم پیوسته بودند، جوهر آنها مخفی بود ما در زمان مسیح هر دو گره را باز کردیم و جوهر هر دو را عیان ساختیم.^۷

^۶ الانبیا: ۳۱

^۷ آیا این درست نیست که در این روزها گره زمین چنان باز شده است که از هزارها حقیقت جدید و خواص و دستگاه ها پرده برداشته شده است سپس گره آسمانی چرا بسته بماند، در این باره پیامبران پیشین نیز پیشگویی هایی کرده بودند که حتی بچه ها و زنان از خدا وحی دریافت خواهند کرد و آن زمان مسیح موعود خواهد بود. مؤلف

پس به یاد داشته باشید که ما در این اعلامیه مفصلاً نوشته ایم که این روش موجود در بین مسلمانان برای حمله بر مردم مذاهب دیگر و آنها نامش را جهاد می‌نهند، مشروع نیست بلکه به وضوح ضد فرمان خدا و پیامبرش و معصیت بزرگی است، اما چون پایبندی به این روش عادت کهنه‌ برخی از ملت‌های مسلمان شده است لذا برایشان، ترک این عادت به راحتی امکان پذیر نیست. بلکه ممکن است کسی که چنین پند و اندرزی بدهد، او را دشمن جانی به حساب بیاورند و با شور جهاد بخواهند کارش را یکسره کنند. آری یک راه به ذهنم می‌رسد. اگر والی کابل که رعب و هیبتش در اقوام افغانی آنقدر زیاد است که شاید نظیرش در هیچ یک از ولات پیشین افغانی نباشد، علمای سرشناس را جمع کند و مسئله جهاد را مورد بحث قرار دهد و سپس توسط این علماء، توده مردم را از اشتباهاتشان مطلع سازد و علاوه بر آن از علمای این کشور بخواهد که چند مجله به زبان پشتو تالیف کرده آنها را چاپ کنند که مطمئنم چنین فعالیتی تاثیر زیادی بر مردم خواهد گذاشت و آن جوش و حماسی که علمای نادان در مردم برمی‌انگیزند، رفته رفته کمتر خواهد شد. و اگر امیر در اصلاح ضروری این امر توجه نکند، این از بدشانسی رعایای این امیر خواهد بود و اگر بر فتوهای این ملاها ساکت بماند نتیجه نهایی آن این است که برای دولت خود زحمت‌هایی را به بار می‌آورد. چون امروز این ملاها و آخوندها عادت کرده اند که به سبب اختلاف کوچک مذهبی، شخصی یا فرقه ای را کافر قرار دهند و سپس همان فتوهای جهادی که درباره کافران می‌دهند را علیه ایشان هم صادر می‌کنند. پس در این صورت امیر هم نمی‌تواند از این فتواها در امان بماند. ممکن است روزی هم برسد این

ملاها نسبت به برخی از سخنان فرعی امیر، دلخور شوند و وی را از دایره اسلام خارج کنند و سپس درباره اش هم همان فتواهای جهاد را صادر کنند که درباره کافران می نوشتند. پس کسانی که در دستشان قدرت مومن یا کافر قرار دادن کسی و سپس علیه وی فتوای جهاد صادر کردن است، بی تردید گروه خیلی خطرناکی اند و نباید امیر هم از آنان بی هراس بماند. بدون شک برای هر دولت سرچشمه سرکشی و طغیان همین مردمند. توده مردم بیچاره در کنترل اینها و دستگاه دلهای همین مردم در دست آنها است. پس به هر طرف که بخواهند آنها را سوق می دهند و در یک آن، قیامت برپا کنند. پس این گناه نیست، که عوام از کمندشان رهایی داده شوند و حقیقت اصلی مسئله جهاد به نرمی، به ایشان فهمانده شود. اسلام هرگز چنین تعلیمی نمی دهد که مسلمانان مانند دزدها و راهزنان بگردند و به بهانه جهاد هواهای نفسانی خویش را برآورده کنند. و چون در اسلام بدون فرمان پادشاه، جهاد روا نیست و این را توده مردم هم می دانند. لذا این بیم هم می رود که کسانی که از این حقیقت بی اطلاع اند، در دلهایشان به امیر تهمت زنند که این ظلم به اشاره وی انجام داده می شود. لذا این مسئولیت لازم جناب امیر است که تا آنجا که ممکن باشد، در جهت جلوگیری از این فتوای غلط، سعی بلیغ کند، در این صورت براءت جناب امیر هم مثل آفتاب روشن خواهد شد و ثواب هم دارد چون با نگاهی به حقوق بندگان، نیکی ای بزرگتر از این که گردن های مظلومان از شمشیرهای ظالمان و ستمکاران رهایی داده شود، نیست. چون اغلب کسانی که سرگرم چنین فعالیتهایی اند و به نیت غازی شدن (کسی که در راه دین با کافران جهاد کند) شمشیر می

زنند همین افغان اند که عدهٔ کثیرشان در کشور امیر زندگی می کنند لذا خداوند متعال به جناب امیر فرصتی داده است که وی در کارنامه های امارت خویش این اصلاح عظیم را در خاطر خود بگذارد و تا آنجا که در توان دارد این عادات بد که بدنام کنندهٔ اسلام است، از دامنشان پاک سازد والا حالا عصر مسیح موعود فرا رسیده است. اکنون خداوند به هر صورت از آسمان اسبایی را ایجاد خواهد کرد تا زمین را که پر از ظلم و جور و خونریزی ناحق است، پر از عدل و داد و امنیت و صلح کند. خجسته باد آن امیر و پادشاهی که از این بهره ببرد.

بعد از همه این نوشته ها می خواهم به طور خاص به دولت نیکوکار خویش عرضی بازگو کنم، هرچند می دانم که دولت ما باهوش و زیرک است اما برای ما هم مسئولیت دارد که اگر پیشنهاد خوبی جهت بهبودی دولت و تودهٔ مردم به ذهنمان برسد آنرا عرضه بداریم. و آن این است که به نظرم این واقعاً و قطعاً درست است که این عادات وحشیانه که در افغانهای سرحدی وجود دارد و در نتیجهٔ آن هر روز شخص بی گناهی را می کشند، عواملش آنگونه بیان نموده ام، دو تا است. اولاً ملاحی که اعتقادشان این است که کشتن مردم مذاهب دیگر به ویژه مسیحیان موجب ثواب بزرگی است و از این طریق از نعمتهای عظیم بهشت برخوردار خواهند شد که با نماز، با زکات و با هیچ نیکی دیگری بدست نخواهد آمد. من خوب می دانم که اینان، چنین پندهایی را در گوشه های عوام الناس پنهانی می خوانند. بالآخره با شنیدن چنین پندهای شبانه روزی، دلهای این مردم که تفاوت بسیار اندکی با حیوانات دارند تحت تاثیر فراوانی قرار می گیرند و مانند درندگان می گردند و در آنها حتی ذره ای از رحم و گذشت باقی نمی ماند. با چنین بی رحمی خونریزیهایی می کنند که با شنیدن آن تن به

لرزه در می آید. البته در افغانستان و مناطق مرزی این چنین ملاحا زیادند که چنین پندهایی می دهند، ولی به نظرم پنجاب و هندوستان نیز از این چنین ملاحا و آخوندها خالی نیست. اگر دولت، مطمئن شده است که تمام آخوندهای این کشور از چنین خیالات عاری شده اند، به نظرم این یقین و اطمینان، نیاز به بازبینی دارد. به نظرم اغلب ملاحای مساجد، تندخو و کم حوصله اند و آنها عاری از افکار بد نیستند، اگر آنها این افکار را مطابق با راهنمایی کلام پاک خداوند متعال می پنداشتند، آن وقت آنها را معذور می دانستم. چون انسان به نحوی در امور اعتقادی معذور می باشد ولی من حقیقتاً می گویم چنانکه آنها الطاف دولت را فراموش کرده اند، دشمنان پوشیده دولت می باشند، همینطور مجرم و نافرمان خداوند متعال هم هستند، چون من مفصلاً بیان نموده ام که کلام خداوند متعال هرگز یاد نمی دهد که خون بی گناهان را بریزیم و کسی که اینطور تصور کند، از اسلام منحرف شده است.

۲- به نظرم سبب دوم این خونریزی های مجرمانه که به نیت غازی شدن صورت می گیرند، کشیشانی نیز می باشند که بیش از حد بر این تاکید ورزیدند که جهاد در اسلام فرض است. و اینکه در مذهب مسلمانان کشتن ملتهای دیگر ثواب زیادی دارد. من فکر می کنم که مردم سرحدی از مسئله جهاد هیچ اطلاعی نداشته اند و این کشیشان به آنها یاد دادند. من در تایید قول خویش این دلیل را دارم که تا آنگاه که از طرف کشیشان چنین روزنامه ها و مجلات و کتابهایی (مربوط به جهاد) در مناطق سرحدی توزیع نشده بود، چنین رویدادهایی خیلی کم به گوش می رسید یا به تعبیر دیگر می توان گفت به کلی نبود. بلکه هنگامی که دولت سیک از بین رفت و به جایش انگلیسی ها

آمدند، مسلمانان از این تحول، خیلی خوشحال بودند همانگونه که مردم سرحدی نیز بسیار شادمان بودند. سپس وقتی کشیش فندل در سال ۱۸۹۴ء کتاب «میزان الحق» را تألیف و در هندوستان و پنجاب و مناطق سرحدی توزیع و تکثیر کرد، و در آن کتاب نه تنها درباره اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کلمات توهین آمیزی به کار برد، بلکه در میان صدها هزار نفر چنین اشاعه داد که در اسلام، کشتن مردم مذاهب دیگر، نه تنها رواست بلکه موجب ثواب بزرگی هم است. با شنیدن این سخنان، انسان های حیوان صفت سرحدی که علمی نسبت به دین خویش نداشتند بیدار شدند و باور کردند که در مذهب ما، کشتن مردم مذاهب دیگر، ثواب بزرگی دارد. من خوب فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که اغلب حوادث مناطق مرزی و دشمنی شدید که در مردم سرحدی وجود دارد، به علت کتابهای این کشیشان است که در آن سخنان خشن و ناگوار به کار برده و مراً و تکراراً ذکر جهاد را بیش از حد به گوش مردم رساندند، تا آنجا که بالاخره دولت، بعد از تاثیر بد انتشار بیش از حد کتاب میزان الحق، مجبور شد که در سال ۱۸۶۷ء تصویب نامه شماره: ۲۳ را جهت جلوگیری از افکار و خیالات غازیانه (جهادی) صادر کند. این قانون برای شش ملت سرحدی به تصویب رسیده بود. خیلی انتظار می رفت که بعد از این قانون، دیگر حوادثی رخ ندهد ولی افسوس که بعد از این، نوشته های ناپاک و تلخ کشیش عماد الدین امرتسری و چند کشیش بدزبان دیگر، به صلح و امنیت در کشور آسیب زیادی رساندند. همچنین کتابهای کشیشان دیگری که نیازی به شرح آن نیست، در کاشتن بذر عداوت و دشمنی در دلها کوتاهی نکرد. خلاصه اینها به شدت در تلاشهای دولت، جهت برقراری صلح، اختلال ایجاد کردند. این روش دولت، خیلی سزاوار ستایش است که مسلمانان را از نوشتن پاسخ به چنین

کتابهایی منع نکرد. در مقابل این تندی و خشونت، مسلمانان نیز قدری سخنان درشت و نامالایم به کار بردند. اما این درستی و نامالایمی، دلیل روشنی بر گشاده دلی دولت است. تخریب هایی که به سبب این کتب توهین آمیز انتظار آن می رفت، به خاطر حسن نیت و رفتار عادلانه این دولت، فرو ماند. پس اگرچه ما درباره ملاها و روحانیون اسلام با افسوس اقرار می کنیم که با پیروی از سوء تعبیر مسئله جهاد به ملتهای سرحدی این آموزش را دادند که شمشیرهای خویش را با خون افسران گرامی یک دولت نیکوکار، سرخ بکنند و اینطور به ناحق به دولت نیکوکار خویش آزار و رنج بدهند. اما ما روحانیون اروپا که کشیش باشند، را ملامت می کنیم، که چرا به ناحق با نوشته های تند و تیز و خلاف حقیقت خود، نادانان را تحریک کردند و با هزاران بار مطرح کردن اعتراض در رابطه با جهاد، در دل های بعضی از مسلمانانی که خوی وحشی دارند، این فکر را کاشتند که در مذهبشان، جهاد، روشی است که به سرعت به بهشت می رساند. اگر در دل جناب کشیشان سوء نیت نبود، پس می بایست جهاد حضرت موسی و حضرت یوشع را با جهاد پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مقایسه می کردند و متوجه شده، ساکت می ماندند. اگر ما فرض کنیم که عامل بزرگ این تحریک فتنه عمومی، آخوندها هستند، منصفانه است اقرار کنیم که آن نوشته های کشیشان نیز در فتنه انگیزی که هر روز مسلمانان از آن شکایت می کنند، سهیم است.. متأسفانه بعضی از جاهلان مرتکب عمل بدی می شوند و دولت را دچار مشکل کرده، سپس کناره گیری می کنند. به نظرم پیشنهاد خوب جهت رفع این مشکلات و مصایب همان است که در حال حاضر، دولت روم پیشه کرده است. و آن این است که به طور آزمایشی هر مذهبی را برای چند سال از این منع کند که اصلاً و ابداً، صراحتاً یا تلویحاً، در نوشته

ها و در سخنرانی هایش، دربارهٔ مذهب دیگر سخن نگویید. آری اختیار این باشد که خوبی های مذهب خویش را هر چقدر که می تواند بیان کند. با این کار پاشیدن بذر کینه های جدید متوقف خواهد گردید. و قصه های کهنه فراموش خواهند شد. و مردم به دوستی و آشتی روی خواهند آورد. و هنگامی که مردم وحشی سرحدی می بینند که میان ملتها، انس و محبت ایجاد شده، سرانجام آنها هم متاثر شده، با مسیحیان چنان همدری خواهند کرد که مسلمان با برادر خویش می کند. و چارهٔ دوم این است که اگر آخوندهای پنجاب و هندوستان در حقیقت مخالف مسئله جهاد می باشند. پس در این خصوص رساله هایی را تالیف نموده و به زبان پشتو ترجمه کرده بین اقوام سرحدی پخش کنند. قطعاً اثر زیادی در پی خواهد داشت. مشروط بر اینکه تمام این کارها با صدق دل و اخلاص انجام شود نه با نفاق و دورویی.

والسلام علی من اتبع الهدی

چاپ کننده

خاکسار میرزا غلام احمد

مسیح موعود عفی الله عنه از قادیان

نوشته شده در ۲۲ مه ۱۹۰۰ء



ضمیمه رساله جهاد



حقیقت اصلی ادعای مبنی بر اینکه من عیسی مسیح و محمد مهدی
ام و یک درخواست از پیشگاه نایب السلطنه

اگرچه من در بسیاری از کتاب های خویش این را توضیح داده ام که
ادعای من به عنوان عیسی مسیح و محمد مهدی مبنی بر این نیست
که من واقعاً حضرت عیسی علیه السلام و نیز حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم می باشم، اما باز هم ممکن است، کسانی
که با دقت کتاب هایم را مطالعه نکردند در این شک بیفتند که من بر
اساس تناسخ (انتقال روح بعد از مرگ از بدنی به بدنی دیگر) این ادعا
را کرده ام و گویا من مدعی این هستم که واقعاً ارواح این دو بزرگوار
در من حلول کرده اند. اما حقیقت چنین نیست بلکه امر واقعی این
است که پیامبران پیشین درباره آخرالزمان، پیشگویی کرده بودند که با
دو نوع ظلم و جور پر خواهد گردید. یک ظلم در ارتباط با حقوق
مخلوق و ظلم دیگر درباره حقوق خالق. در خصوص حقوق مخلوق
این ظلم روا داشته خواهد شد که به نام جهاد، خون انسانها تا این حد
ریخته خواهد شد که کسی که خون بی گناهی را بریزد، گمان خواهد
کرد که گویا وی با این خونریزی، ثواب بزرگی را از آن خود می سازد،
علاوه بر این چندین نوع آزار دیگر نیز فقط به بهانه غیرت دینی به
نسل آدم رسانده خواهد شد. چنانچه آن زمان و دوران همین است زیرا

هر آدم خداترسی از روی ایمان و انصاف در این زمان مجبور است اعتراف کند که مدام نقض حقوق بشر می شود و هر روز رویداد وحشیگری به چشم می خورد. مثلاً هر روز یک قبیله وحشی از مردم سرحدی، آن مقامات انگلیسی را به قتل می رسانند که محافظ جان و ناموس برادران مسلمان هم قوم خویش هستند. این چقدر ظلم صریح و نقض حقوق بشر است. آیا دوران سیک از یادشان رفته است که به علت بانگ نماز، آماده کشتن می شدند. دولت انگلیسی چه گناهی کرده است که کیفرش به مقامات آن داده می شود. این دولت به محض ورود به پنجاب، به مسلمانان آزادی مذهبی کامل داد. آن زمان گذشت که به خاطر صدای آهسته اذان، کتک بخورید بلکه حالا اگر از مناره ای بلند بانگ بدهید و در مساجد خویش نماز با جماعت بخوانید هیچ کس مانع شما نمی شود. مسلمانان در دوران سیک، همچون بردگان زندگی می کردند. و اکنون با مدیریت دولت انگلیسی دوباره شرف و آبرویشان برقرار شده است. جان و مال و ناموس، هر سه محفوظ شد. در کتابخانه های اسلامی باز شد. پس آیا دولت نیکی کرد یا بدی؟ در عهد سیکها رویدادهای نبش قبور بزرگواران اسلام نیز به وقوع می پیوست. رویداد سرهند هنوز هم ممکن است از ذهن ها پاک نشده باشد ولی این دولت همانطوری که محافظ زندگان ماست، محافظ قبرهای ما نیز می باشد. ما در زیر سایه چنین دولتی، با امنیت و سلامتی فراوانی زندگی می کنیم که یک ذره هم تبعیض مذهبی بروز نداده است. مسلمان در مذهب خویش هر عبادتی به جای بیاورد، به زیارت کعبه برود، زکات پرداخت کند، نماز بخواند، و اینطور ادعا کند که من از طرف خداوند مجدد زمانم یا ولی ام یا قطب یا مسیح یا

مهدی ام، این دولت عادلانه هیچ مخالفتی نمی کند مگر اینکه او خودش اطاعت را رها نموده در افکار سرکشی و طغیان گرفتار شود. پس با آنکه دولت دارای چنین احسان و روش خوبی است، باز هم در عوض آن، مسلمانان، به ناحق مقامات بی گناه را که شبانه روز با پایبندی به عدل و انصاف در خدمت کشور مشغولند، را می کشند. و اگر بگویید اینان ساکنین سرحد هستند، پس مسلمانان و روحانیون این کشور چه گناهی دارند؟ این پاسخ را مؤدبانه عرض می کنیم، حتماً تقصیری هست خواه قبول کنید یا نکنید. و آن این است که از طرفی ما در مردم وحشی سرحد شوق و آرزوی غازی (جهادی) شدن را می بینیم از طرف دیگر در روحانیون این کشور، همدردی و دلسوزی حقیقی درباره دولت انگلیسی و مقامات آن را نمی بینیم، اگر اینان خیرخواه دولت انگلیسی اند، پس چرا به اتفاق هم یک فتوا صادر نکرده و در میان مردم سرحدی توزیع نمی کنند؟ تا این بهانه آنها از بین برود که ما غازی هستیم و بعد از مرگ به بهشت می رویم. من نمی توانم بفهمم، با آنکه روحانیون و پیروانشان ادعای اطاعت دارند، باز هم هیچ خدمت خوبی ارائه ندادند بلکه این سخنان را از روی کوتاهی می گویم چه راجع به بسیاری از روحانیون، ایرادی بزرگ تر از این مطرح می گردد. خداوند دل‌هایشان را اصلاح نماید خلاصه در ملت اسلامی ما، در رابطه با حقوق مخلوق، ظلم و جور زیادی روا داشته می شود. وقتی با یک پادشاه نیکوکار این چنین برخورد می شود، پس با توده مردم چگونه برخورد خواهد شد. پس خداوند روی آسمان این ظلم را دید زیرا او کسی را با اوصاف حضرت عیسی مسیح فرستاد و نامش را همانطور مسیح نهاد که عکس کسی در آب یا آینه می افتد

و بطور مجاز بتوان گفت که این، فلانی است، چون تعلیمی که اکنون ما بر آن تاکید می‌ورزیم این است که با دشمنان خویش نیز محبت کنید و خیرِ همهٔ مخلوقات الهی را بطلبید. همان پیامبری که نامش عیسی مسیح است بر این تعلیمات تاکید داشت. و در این زمان، حال برخی از مسلمانان چنین است که به جای اینکه با دشمنان خویش نیز لطف کنند، به ناحق و با عذر شرم‌آور مذهبی، کسانی را می‌کشند که هیچ بدی با آنها نکردند بلکه خوبی کرده‌اند. پس لازم بود برای اصلاح چنین مردمی، از سوی خدا برای اصلاح اینان مردی که وحی دریافت کرده و خو و عادات حضرت مسیح را دارا باشد و نیز پیام صلح را بیاورد، ظهور نماید. آیا در این زمان نیاز به چنین شخصی نیست که حضرت عیسی مسیح در آن تجسم یافته باشد؟ البته که نیاز است. صدها هزار نفر از اقوام مسلمانان در روی زمین چنین‌اند که شیوهٔ آنها به بهانهٔ جهاد، کشتن اقوام بیگانه است. بلکه برخی با این که زیر سایه دولت نیکوکارند باز هم نمی‌توانند با صداقت دل آن را دوست بدارند. و همدردی حقیقی را نمی‌توانند به اوج برسانند. و از نفاق و دورویی به کلی پاک گردند، لذا به شدت نیاز به مظهر حضرت مسیح بود. پس من همان مظهر هستم که به شکل معنوی و بر خوی حضرت مسیح فرستاده شده‌ام.

و نوع دوم ظلم که در مورد خالق می‌باشد، این عقیدهٔ مسیحیان است که دربارهٔ خدای خالق بیش از حد غلو کردند از اینکه حضرت عیسی پیامبر بزرگوار خداوند است، هیچ تردیدی نیست و مسلماً عیسی مسیح، محبوب خداوند، برگزیدهٔ خدا، نور دنیا، آفتاب هدایت، مقرب در پیشگاه الهی و دارای مقام نزدیکی به عرشش می‌باشد، و صدها هزار نفرند

که دوستش دارند، به توصیه هایش عمل می کنند و پیرو فرامینش هستند، آنها از جهنم رهایی خواهند یافت. اما با این همه، این کفر و اشتباه بزرگی است که آن برگزیده به جای خدا قرار داده شود. محبوبان خدا با خداوند رابطه و علاقه خاصی دارند و اگر آنها به دلیل این ارتباط، خود را فرزند خدا بخوانند یا بگویند که این خداوند است که از زبانشان سخن می گوید یا در وجود ایشان جلوه گر است، تمام این سخنان از لحاظ یک معنی درست و از جمله سخنانی هستند که نیاز به تفسیر دارند. چون انسان وقتی در خداوند فنا گردیده، سپس در نورش، پرورده شده، مجدداً ظاهر گردد، بکار بردن چنین واژه هایی به صورت مجاز درباره اش از قدیم، تعبیر اهل معرفت می باشد. مثلاً این خدا است که در وجودش ظاهر گردیده است. اما از این نمی توان گفت که در حقیقت وی رب العالمین است. در این محل حساس، پای اغلب توده مردم می لرزد و هزارها بزرگوار، ولی و مظهر که خدا قرار داده شدند، در حقیقت در نتیجه همین لغزشها ساخته شدند. حقیقت این است که وقتی سخنان معنوی و آسمانی به دست توده مردم می رسد، آنها نمی توانند به عمق آن سخنان، پی ببرند. بالآخره قدری عوض کرده و مجاز را حقیقت قرار داده در اشتباه و گمراهی بزرگ می افتند. پس امروز علمای مسیحی در همین اشتباه نیز گرفتار شدند و بر این تاکید می ورزند که هر طور شده حضرت مسیح را خدا قرار دهند. پس این غصب حقوق خالق است و برای ادای این حق و جهت برقراری عظمت توحید در دلها یک پیامبر بزرگ در منطقه عرب آمده بود که نامش محمد و احمد صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام فراوان بر وی باد، است. شریعت دو بخش داشت. بخش بزرگ آن لاله الا

الله یعنی توحید بود و بخش دوم آن، این بود که با نسل آدم با همدردی برخورد کنید و برای آنها همان چیز را بطلید که برای خویش می طلید. حضرت مسیح از این دو بخش بر همدردی انسانیت تاکید ورزید، زیرا آن زمان خواستار این نوع تاکید بود. و بخش دوم که بخش بزرگی می باشد یعنی لا اله الا الله و سرچشمه توحید و عظمت الهی است، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تاکید ورزید، چون آن عصر هم به همین تاکید نیاز داشت. سپس بعد از این، زمان ما آمده است که ما در آن زندگی می کنیم. در این زمان هر دو نوع بدی به کمال رسید یعنی غصب حقوق بشر و ریختن خون بیگانگان به عقیده مسلمانان داخل شد و به علت همین عقیده دروغین، هزاران بی گناه از زیر تیغ گذشتند. و در طرف دیگر پایداری حقوق خالق هم به انتها رسید و در مسیحیان این عقیده وارد شد که آن خدایی که معبود انسانها و فرشتگان باید باشد، مسیح است. اگرچه از لحاظ عقیده نزدشان سه اقنوم است اما عملاً در دعا و عبادت یکی معبود است یعنی مسیح. هر دو اینها جزو غصب حقوق است. یعنی غصب حقوق بشر و حقوق خدای بشر، این قدر به انتها رسیده اند که تمییز اینکه کدام یک در غلو به انتها رسیده، مشکل گردیده است. پس در این زمان خداوند به مناسبت غصب حقوق بندگان نامم را مسیح نهاد و مرا از لحاظ رنگ و بو و خو، مظهر حضرت عیسی مسیح ساخته و فرستاد. همینطور در خصوص غصب حقوق خالق اسمم را محمد و احمد نهاد و مرا برای نشر و گسترش توحید به رنگ و بو و خو و شکل و در جامعه محمدی، مظهر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساخته، فرستاد. پس من از لحاظ این معانی عیسی مسیح و

محمد مهدی می باشم. مسیح خطابی است که به حضرت عیسی داده شده بود، معنای آن چنین است که لمس کنندهٔ خداوند و بهره گیرنده از انعام خداوندی و خلیفه خدا، و زبینه به صدق و تقوا.

و مهدی لقبی است که به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم داده شده بود، معنای آن: ذاتاً رشد و هدایت یافته و وارث تمام هدایت ها و جلوه گاه صفت هادی می باشد. پس خداوند متعال مرا وارث این دو خطاب کرد و این دو لقب را در وجودم جمع نمود پس من با این معنی، عیسی مسیح و محمد مهدی نیز می باشم. و این آن روش ظهوری است که در اصطلاح اسلامی آنرا بروز می گویند. پس دو بروز به من داده شده است، بروز عیسی علیه السلام و بروز محمد صلی الله علیه و آله و سلم. خلاصه وجودم به گونه ای بروزی معجون مرکبی از وجود دو پیامبر است. به عنوان عیسی مسیح وظیفه ام این است که مسلمانان را از حمله های وحشیانه و خونریزی ها باز دارم آنگونه که به صراحت در روایات نقل شده است که وقتی مسیح دوباره به دنیا خواهد آمد، تمام جنگهای دینی را خاتمه خواهد داد. و این به طور تدریجی اتفاق خواهد افتاد. و تا تاریخ امروز جماعتی ۸ حدوداً کم و بیش سی هزار نفر هستند، و در مناطق مختلف هند انگلیسی زندگی می کنند. هر کدام که با من بیعت کرده است و مرا به عنوان مسیح موعود قبول دارد، از اولین روز این عقیده را نیز می پذیرد که در این زمان، جهاد قطعاً حرام است چون مسیح آمده است. او به ویژه از روی

^۸ اگرچه مردمانی که از علم و فهم بهره ی کافی برده اند، حدوداً ده هزار می باشند اما از تمام اقشار مردم به طور کلی تعداد بی سواد کمتر از سی هزار نیست بلکه شاید بیشتر باشد. مؤلف

تعالیمم باید خود را خیرخواه صادق این دولت انگلیسی بسازد، و با دورویی و نفاق برخورد نکند. و با دستم پرچم صلح چنان برافراشته شده است که اگر صد هزار آخوند هم می خواستند جهت جلوگیری از این جهادهای وحشیانه، سلسله تاثیرگذاری را تاسیس کنند، برایشان ناممکن بود. من امیدوارم که اگر خداوند متعال بخواهد در ظرف چند سال دیگر این جماعت مبارک و دوستدار صلح که پندار مجاهد و غازی شدن را از بین می برد، تعدادش تا صدها هزار خواهد رسید و مجاهدین وحشی، فکر خود را عوض خواهند کرد. و به عنوان محمد مهدی تکلیفم این است که با نشانه های آسمانی، توحید الهی را دوباره در جهان برقرار کنم چون سید و مولای ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، فقط با نشان دادن نشانه های آسمانی، عظمت و توانایی و قدرت خداوند متعال را در دل‌های بت پرستان عرب برقرار نموده بود. همین طور با روح القدس تایید شده ام. خدایی که بر تمام پیامبران ظهور کرد. بر حضرت موسی کلیم الله در مقام طور، بر حضرت مسیح در کوه سعیر و از کوه فاران بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم درخشید. همان خدای قادر و قدوس هم بر من متجلی شد. وی با من حرف زد و به من فرمود: آن ذات عالی که به خاطر پرستشش، تمام پیامبران فرستاده شدند، منم. فقط من خالق و مالکم. هیچ شریکی ندارم. از تولد و مرگ منزه هستم و خداوند آنچه عقیده مسیحیان درباره مسیح می باشد، یعنی تثلیث و کفار و غیره را برایم آشکار کرد که اینها همه اشتباهات انسانی، و انحراف از تعلیم حقیقی می باشد. خداوند با کلام خویش به من خبر داده و گفته است که اگر این مشکل برایت پیش بیاید که

مردم بگویند: ما چطور درک کنیم که تو از طرف خدا هستی. پس به آنها بگو، این دلیل، برایم کفایت می کند که نشانه های آسمانی خدا برایم شهادت می دهند، دعاهایم مستجاب می شوند، پیش از وقت آگاه به اخبار غیبی می شوم و اسراری که علم آن را کسی جز خدا، ندارد قبل از وقت آشکار می شوند. و نشانه دوم این است که اگر کسی بخواهد در برابر این سخنان با من مقابله کند، مثلاً در استجابت دعا و باخبر شدن قبل از استجابت آن و آگاهی یافتن بر وقایع غیبی که از حد علم انسان خارج است، وی در این مقابله مغلوب خواهد شد. خواه او شرقی باشد یا غربی. این دو نشانه اند که به من داده شده است تا توسط این نشانه ها، مردم را به سوی خدایی سوق دهم که در حقیقت خدای ارواح و اجسام ما می باشد و یک روز همه به طرف او برمی گردند. این حقیقت است مذهبی که در آن قدرت خدایی وجود نداشته باشد، چیزی نخواهد بود. و همه پیامبران نشانه شاخص دین صادق را روشن ساخته اند و آن این است که از خداوند قدرت بگیرد. این سخن شایسته یادآوری است که این دو اسمی که خداوند برای من نهاده است، ظرف این چند روز نبوده است «که برایم نهاده است» بلکه در کتابم "براهین احمدیه" که حدوداً بیست و دو سال از چاپش گذشته، این دو نام را در وحی خویش درباره من بیان نموده است. یعنی عیسی مسیح و محمد مهدی، تا من به هر دو گروه یعنی مسلمانان و مسیحیان آن پیامی را که در بالا ذکر کرده ام، برسانم. کاش در دلها طلب حق و بیم از آخرت بود. به هر طالب حق فرصتی داده شده بود که از من تسلی بگیرد. مذهب راستین همان مذهبی است که طاقت و قدرت خدایی را دربر داشته باشد و با کارهای فوق العاده، چهره خداوند

را بنمایاند. پس من شاهد عینی هستم که چنین مذهبی، مذهب توحید است. و آن اسلام است که در آن مقام مخلوق به خالق داده نشده. مذهب مسیحی نیز از طرف خداوند بود ولی افسوس که اکنون آنها از این تعلیم منحرف شده اند. و در این زمان افسوس مسلمانان را می خورم که آنها، از جزو دوم شریعت که شامل همدردی انسانیت و لطف و خدمت است، دوری جسته اند. و آنها بعد از ادعای توحید، به اخلاقی چنان وحشیانه عادت دارند که موجب شرم است. من چندین بار سعی کردم که آنها را از این عادات رهایی دهم. اما افسوس آنها مورد بعضی تحریک های وحشیانه قرار می گیرند و با آن احساسات وحشیانه دوباره به عادت خود بر می گردند. و آن بعضی نوشته های مسموم کشیشان کودن است. مثلاً کتابهای کشیش عماد الدین و کشیش تهاکرداس و صفدر علی و امهات المومنین و رساله کشیش ریواری، همه پر از کلمات توهین آمیز و تکذیب اند. این کتابها چنین اند که اگر احدی از مسلمانان اینها را بخواند و اگر او از صبر و بردباری نیز بهره خاصی نبرده باشد، بی اختیار به جوش خواهد آمد. چون در این کتابها، تندحرفی، نسبت به بیان علمی بیشتر است و عامه مسلمانان توان تحملش را ندارند. چنانچه یک کشیش محترم در روزنامه خویش که از لکهنو چاپ می شد، می نویسد: اگر ممکن باشد که رویدادهای سال ۱۸۵۷ دوباره تکرار شوند، این کار با کتابهای کشیش عماد الدین امکان پذیر است. شایان توجه است که چقدر این کلام کشیش عمادالدین خطرناک است که درباره آن یک کشیش محترم این نظر را می دهد. و من هم، در روزهای گذشته، بعد از مشاهده احساساتی که در اثر این نوشته ها در مسلمانان ایجاد شد، برخی نوشته ها را، در جواب این

کتابهای توهین آمیز، قدری سخت و درشت چاپ کردم. منظورم از این نوشته ها، این بود که با این عوض و معاوضه، احساسات مسلمانان کنترل شود. پس اگرچه با این کار به مسلمانان سودی رسید، و آنها با دریافتن چنین پاسخی، اندوهشان کمی از بین رفت ولی اغلب روزها، از طرف کشیشان چنین نوشته هایی چاپ می شود که مسلمانان زودرنج و دارای طبع تند نمی توانند آنها را تحمل کنند. این کار بسیار خطرناکی است که از طرفی کشیشان به مسلمانان این تهمت دروغین را می زنند که در قرآن به آنها دستور جهاد همیشگی داده شده است. گویا آنها دستور جهاد را به مسلمانان یادآوری می کنند و سپس از طرف دیگر با چاپ نوشته های تند و تیز، آنها را برمی انگیزند. نامم این مردم چقدر ساده لوح اند که فکر نمی کنند با این روششان، احتمال نتیجه بسیار خطرناک، امکان پذیر است. ما مراً و تکراراً نوشته ایم که قرآن شریف هرگز تعلیم جهاد نمی دهد. حقیقت فقط این است که در آغاز برخی از مخالفان و معاندان نه تنها خواستار این بودند که با شمشیر از اسلام جلوگیری کنند بلکه خواستار نابودی آن نیز شدند. پس اسلام جهت حفظ خود، علیه آنها شمشیر بدست گرفت. و درباره آنها دستور داده شد که یا کشته شوند یا به اسلام بگرایند. پس این حکم به آن زمان اختصاص داشت، برای همیشه نبود. و اسلام جابگوی کارهای نادرست آن پادشاهان نیست که بعد از زمان نبوت به علت اشتباهات و هوس های خویش انجام دادند. اکنون اگر فردی نادان، برای فریب مسلمانان مکرراً مسئله جهاد را به آنها یاد آوری کند، وی گویا می خواهد که عادت خطرناک ایشان را تحریک کند. چه خوب می شد اگر وقایع حقیقی را در نظر گرفته بر این تاکید

می ورزیدند که در اسلام جهاد نیست. و این دستور نیست که با جبر اسلام را بقبولانید. آیا می توانیم این گمان را بکنیم که کتابی که تاکنون این آیه جزو آن است *لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ*^۹ (یعنی در امر دین هیچ زور و جبری روا نیست)، آموزش جهاد (عدوانی) و کشتن به نام دین می دهد؟ خلاصه ما اینجا از آخوندها چگونه شکوه کنیم، شکوه ما از کشیشان است که راهی را برنگزیده اند که در حقیقت درست و برای مصالح دولت هم مفید باشد. به سبب همین دلدردی، دو بار به نایب السلطنه درخواست داده بودم که تا مدتی، این روش بحث و مناظره که گروهی بر مذهب طرف مقابل خرده گیری کند را، قدغن کند. اما تا حالا به این درخواستها هیچ توجهی نشده است. لذا اکنون سومین بار به خدمت حضرت ممدوح درخواست می کنم که حداقل تا پنج سال این روش را که ایرادهایی بر مذاهب دیگر گرفته شود، منع نماید و توضیح داده شود که هیچ گروهی اجازه ندارد به عقاید گروه دیگر حمله معاندانه کند، متاسفانه با این روش، در کشور روز به روز نفاق به حدی رسیده که ملاقاتهای دوستانه بین اقوام مختلف، دیگر متروک گشته است. چون گروه ها بر یکدیگر، از روی کم علمی چنین اعتراضی را مطرح می کنند که درحقیقت درست هم نمی باشد و دلها را خیلی می رنجاند و بعضی اوقات فتنه هم برپا می کند. مثلاً بر مسلمانان اعتراض جهاد است. و چنین اعتراضی برای طرف مقابل مثل این است که احساس از یاد رفته دوباره به یاد آورده شود. و این منجر به فسادها می گردد. پس اگر این دولت حکیم ما برای پنج سال این قانون را تصویب کند که تمام فرقه های هند انگلیسی از جمله

^۹ البقره: ۲۵۸

کشیشان حق حمله معاندانه به مذاهب دیگر، را ندارند و با لطف و محبت باهم برخورد کنند و هر مذهب، خوبی های مذهب خویش را بیان کند، من مطمئنم که با این روش، درخت سمی نفاق و کینه و حقد که در درون نشأت می گیرد، خیلی زود از بین خواهد رفت. این عملکرد قابل تقدیر دولت، بر مردم سرحدی نیز تاثیر مثبت خواهد گذاشت و نتایج امن و صلح پدیدار خواهد شد. خداوند در آسمانها هم همین را می خواهد که روش جنگ و جدل از بین برود و راههای صلح و محبت باز شوند. اگر در مذهبی حقیقتی وجود دارد، آن را باید نشان داد. نه اینکه عیب جویی مذاهب دیگر را کرد. شایان توجه است که کاربرد این پیشنهاد یا موافقت با آن کار هر حاکمی نیست بلکه تنها حاکم های زیرک و دانا به این حقیقت پی خواهند برد و ما انتظار داریم که عالیجناب نایب السلطنه شاهزاده کرزن از اخلاق بلندش و قدرت موقع شناسی کار گرفته، حتماً به این درخواست توجه خواهد کرد. و از همت شاهی اش این پیشنهاد را عملی خواهد کرد، اگر این امکان پذیر نباشد در آن صورت لاقلاً این قدر برای خداوند کوشش کند و خودش بیازماید که در کدام یک از مذاهب موجود، قدرت الهی وجود دارد. یعنی به نام تمام علمای سرشناس مسلمانان، مذهب آریه، سیک، سناتن دهرم، مسیحی، براهما و یهودی و غیره این دستور صادر شود که اگر در مذهبشان قدرت الهی وجود دارد خواه در صورت پیشگویی باشد خواه به صورت دیگری، آنرا نشان بدهند. سپس چنانچه در مذهبی این قدرت بزرگ که قدرت الهی است، اثبات شود، چنین مذهبی، مذهب حق و قابل احترام قلمداد شود. و چون برای این کار، از آسمان برایم قدرت و طاقت اعطا شده است. لذا

من از طرف تمام جماعتم اول از همه، این درخواست را می دهم که من برای این مسابقه در مقابل فرقه های مخالف آماده ام. و دعا هم می کنم که خداوند متعال همیشه به این دولت برکت دهد که زیر سایه آن فرصتی فراهم آمد که ما از طرف خدا چنین درخواست هایی را جهت نشان دادن جلال الهی بکنیم. والسلام
۷ ژوئیه ۱۹۰۰

ملتمس خاکسار

میرزا غلام احمد از قادیان

چاپ ضیاء الاسلام، چاپخانه قادیان

